**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر الواحد**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه چهلم\_9 دی 1397**

در آیه نفر یک جهت بحث تفسیر آیه بود، جهت دوم که دیروز نشد بحث را جمع بندی کنیم اینکه آیا تفقه شامل استماع حدیث می­شود یا نه، نظر ما در باب تفسیر آیه روشن شد اما نسبت به این جهت دوم:

1. نکته اول به نظر ما این که حفظ طوطی وار احادیث بدون اینکه اساسا معانی الفاظ را بفهمد قطعا مصداق تفقه نیست. این تخصصا از بحقث ما خارج است.
2. ان جایی که کسی تخصص در تفقه پیدا کند و انتقال فقه اش استدلالی باشد. ان هم الان داخل بحث ما نیست می شود اجتهاد و تقلید.
3. بحث ما جایی است که کسی روایتی را بفهمد و ان گاه ان را به دیگران انتقال بدهد این مورد بحث ماست.

عرض ما این بود که فهم دین درجات دارد، وجود مقدس سید الشهداء سلام الله علیه در ان دعا و حمد و ثنائی که شب عاشورا دارد، و فقهتنا فی الدین، فقه دین امام حسین ان اعلا مرتبه تفقه در دین است یک کسی هم عرب بادیه نشین، آمده است خدمت پیامبر عربی بلد است و طوطی وار نیست حدیثی را نقل می کند، این هم یک درجه از تفقه دارد. نگویید که این آگاه به دین نیست. چند مساله از پیامبر یاد گرفته است و به همین اندازه فقه در دین دارد.

پس دیروز ما اصرار داشتیم که تفقه در دین تشکیکی است از اعلا مرتبه اش که تفقه معصوم است، تا یک اعرابی که رفته یک حکمی را از پیامبر یاد گرفته است. پس نیاییم تفقه را منحصر کنیم به تفقه تخصصی و اجتهادی. از معصوم تا ان اعرابی همه تفقه را دارند اما این کجا و ان کجا

1. ان جا که من بنا است تفقهم در دایره استنباط نباشد، نقل روایت است دو جور ممکن است نقل روایات کنم یک وقت بیاییم نقل به الفاظ کنم و عین کلمات معصوم را بیاورم که این اعلا درجه نقل است اما چه کنیم که اکثر نقل ها نقل به معنا است. در نقل به معنا انتقال تفقه صورت گرفته است ولی عین الفاظ امام نیست. اقتضای حجیت دارد. چنان که دیروز گفتم در آیه نباء از من می­خواهد تبین کنم، این جا هم وقتی خبر نقل می شود برای تفقه من است، من کی انذار برایم حاصل می شود؟ مقدمه انذار تفقه من است.

حرف ما این بود که اینجا پای تفقه در کاراست نه استماع بدون تفقه. چنان که استماع طوطی وار ان آقا اگر اصلا معنایش را نفهمید به دردش نمی­خورد، استماع من هم از این آقایی که نقل به معنا می­کند محتاج به تفقه است.

پس آیه مورد بحث ماست اولا؛ دوم هم اینکه آیه نقل روایت را هم می گیرد، حال می رسیم به جهت سوم که آیا آیه دلالت دارد که من قول راوی را قبول کنم؟

اینجا بحث از لعلهم بحذرون باید بشود.

از حالا به بعد یک بحث ادبی اصولی درباره کلمه لعّل:

نظریه اول که یستفاد من الکفایة به این که لعّل معنای اصلیش ترجی ایقاعی انشایی است.

ترجی یک صفت قلبی است. این رجاء مکانش در قلب است. اما شما گاهیاین امر قلبی را انشاء و اظهار می کنید و ان بوسیله لعل است. ترجی انشائی ایقاعی یعنی همان امر درون قلب خودت را در قالب الفاظ بیاور ایجادش بکن، نگذار درون قلبش بماند. ان را با لعل اظهارش می­کنید. اخوند می فرماید هر بار تو خواستی ان رجا درونی خودت را انشاء کنی به مخاطبت انتقال بدی از کلمه لعل استفاده کن. اما اگر لعل را به خدا نسبت دادی، می فرماید، لعل در مورد خدا به معنای محبوبیت است چون امید و رجا و جهل در خدا معنا ندارد. محبوب خداست یعنی لازم العمل است و وجوب دارد.

این حرف آخوند که لعل وضع لانشاء الترجی دوم لعل هر جا برای خدا بکار برده شد معنای محبوبیت دارد و محبوبیت شیء تلازم وجوبَه.

حال در آیه می گوید لعلهم یحذرون. پس حذر محبوب خداست و چون محبوب خداست واجب است.

نظریه دوم از مرحوم آقای خویی، در مصباح، ایشان می گوید من موارد استعمال کلمه لعل را در قرآن و کلام عرب تتبع کردم به این نتیجه رسیدم که لعل وضع شده است برای افاده این معنا که ما بعدش غایت ما قبلش باشد.

اشتریت داراً لعلی اسکنه

تب الی الله تعالی لعله یغفر لک

بلغ الاحکام الی العبید لعلهم یعملون

همه این ها ما بعد لعل شد غایت ما قبل.

این مثال ها دو قسم است:

1. در تکوینیات که مثال اول بود و از بحث ما خارج است.
2. در تشریعیات به دو گونه است:
3. گاهی ما بعد لعل قابلیت تکلیف اصلا ندارد و به دست من نیست. همان طور که در مثال دوم بود. این را هم میگذاریم کنار.
4. گاهی ما بعد لعل غایت ما قبل و در اختیار مکلف باشد. اگر اینطور شد مابعد حکم ماقبل را می گیرد. اگر این شد حکم تکلیفی ما بعد حکم تکلیفی ما قبل لعل است.

پس انی که آخوند گفت ترجی انشائی ایقاعی را ایشان قبول ندارد.

حال می رویم سراغ آیه. ولینذروا قومهم، انذار بر من واجب است، پس ان چه ما بعد لعل هست هم می شود واجب.

این هم نظر مرحوم خویی.

نظریه محقق اصفهانی، می گوید کلمه لعل کلمه شک است و لا هی للترجی و لا لغیره، معادل فارسی اش می شود شاید نه لفظ امید. اگر چه حرف من مخالف مشهور است ولی ما مواردی داریم که امید درش نیست.

فلعلک تارک بعض ما بوحی

و لعلک باخع نفسک

لعل زیدا یموت بهذا المرض

لا تهین الفقیر علک ان \* ترکع یوما و الدهر قد رفعه

این ها هیچ کدام معنای امید درش نیست و در هیچ کدام ما بعد غایت برای ماقبل هم نیست تا ان شاء الله جلسه بعدی.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین.